



مولانا معتقد بود رسیدن به آزادی با پیروی از راه انبیاء(ع) میسر است/ آزادمنشی مهمترین ویژگی امام علی(ع)

مولوی معتقد است که آدمی تا خود به اوج آزادی نرسیده باشد هرگز نمی تواند دیگران را به آزادی رهنمون شود. از نظر او پیامبران الهی و جانشینان خاص آنها در درجه اول، تربیت یافتگانشان در درجات بعدی، آزادمردان حقیقی بوده و تنها راه رسیدن به آزادی توسط اینان میسر است.

مولوی معتقد است که آدمی تا خود به اوج آزادی نرسیده باشد هرگز نمی تواند دیگران را به آزادی رهنمون شود. از نظر او پیامبران الهی و جانشینان خاص آنها در درجه اول، تربیت یافتگانشان در درجات بعدی، آزادمردان حقیقی بوده و تنها راه رسیدن به آزادی توسط اینان میسر است.

آزادی یکی از مسائل مهم سیاسی بلکه انسانی است که در هر علمی از علوم انسانی به نوعی مطرح گردیده است. در عرفان و سیاست و حقوق بیش از سایر علوم به مسئله آزادی پرداخته و از ابعاد مختلف بررسی شده است. در علوم سیاسی، آزادی به عنوان یک ایده آل مطرح می شود که هر فرقه سیاسی اعم از مستبد و متکبر و یا آزادی خواه واقعی دم از آزادی زده و برای رسیدن به مقاصد صحیح یا ناصحیح خود آنرا مستمسک خود قرار می دهند. امروزه شاهدیم که دیکتاتورترین حکومتها بیش از دیگران دم از آزادی می زنند، حتی با شعار آزادی به جوامع دیگر حمله برده و ملتی را به غل و زنجیر کشیده و به اسم آزادی شکنجه های قرون وسطایی را مرتکب می شوند.

به همین جهت مسئله آزادی در علوم سیاسی به عنوان ایده آل مطرح شده و در عرصه سیاست به عنوان ابزار سلب آزادی دیگران مورد استفاده قرار گرفته است اما در عرفان به قضیه به عکس است. در عرفان آزادی یک اصل بوده و به عنوان یک ضرورت انسانی مطرح است که تکامل انسان در پرتو آن امکان پذیر می شود. در سیاست آزادی برای رفاه و راحتی فردی و اجتماعی مطلوب سیاستمدار است ولی در عرفان آزادی برای تکامل آدمی و رسیدن به مقامهای معنوی فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی او ضروری شمرده می شود. آزادی مطلوب عرفانی همواره مدنی برای راحتی و رفاه نیست بلکه گاهی برای تحمل سختی و جدا شدن از راحتی و رفاه است. انسان عارف و آزاد، کسی است که خود را از لذایذ دنیوی آزاد ساخته و همه سختی ها را در خود هضم می کند:

و هَوَتْهُ الخُطوبُ عَلَيَّ حَتَّى كَأَنِّي صِرْتُ أُمَهِلَهَا الْوُدَادَا (آنقدر سختی ها را بر خود هموار کرده ام که گویی من به آنها علاقه مند شده ام.)

لازمه رسیدن به این مرحله از آزادی ریاضت و خودسازی خاص عرفانی است. اولین مرحله آزادی عرفانی، آزادی از خود و پیوستن به اوست که:

سعدی آن نیست که از بند کمندت بگریزد تا بداندست که در بند تو، خوشتر ز رهایی

این آزادی به خود خود حاصل نمی شود. رسیدن به این مرحله از کمال آزادی با وارد شدن در دایره تعلیم و تربیت انسانهای کامل که آزاد واقعی هستند و می توانند مردم را آزاد تربیت کنند امکان پذیر است. غیر از اینها هر کس دم از آزادی بزند، یا در وسط کار متوقف می شود یا منحرف می گردد و یا آزادی را وسیله رسیدن به مطامع خود می کند.

مولوی معتقد است که آدمی تا خود به اوج آزادی نرسیده باشد هرگز نمی تواند دیگران را به آزادی رهنمون شود. از نظر او پیامبران الهی و جانشینان خاص آنها در درجه اول، تربیت یافتگانشان در درجات بعدی، آزادمردان حقیقی بوده و تنها راه رسیدن به آزادی توسط اینان میسر است. هر کسی به نوعی در صندوقهای فردی و اجتماعی، قومی و قبیله ای و شغلی و شأنی خود گرفتار است. از یک صندوق اگر خارج می شود، به صندوق دیگر می افتد. این صندوقها، صندوقهای افسانه ای است که مردم گرفتار آن شده اند و تنها انبیاء و اولیاء توان رهاسازی از آنها را دارند:

عاشقی کاو در غم معشوق رفت گرچه بیرون است، در صندوق رفت

عُمر در صندوق بُرد از اندوْهان جز که صندوقی نبیند از جهان

سَری که نیست فوق آسمان از هوس، او را در آن صندوق دان

چون ز صندوق بَدَن بیرون رود او ز گوری سوی گوری می شود

ای خدا! بگمار قومی رُوحمند تا ز صندوق بَدَنمان وا خرنند

خلق را از بند صندوق فُسون کی خَرَد، جز انبیاء و مُرسَلون؟

مولوی با توجه به آیات شریفه قرآن کریم به بیان این مطالب پرداخته است که یکی از کارهای انبیاء و اولیاء آزادسازی مردمان گرفتار است. «و بار آنها را از دوششان برداشته و غل و زنجیر را از آنان بر می دارد.»

از نظر مولوی یکی از علل جانشینی امیرالمؤمنین(ع) از سوی حضرت رسول اکرم(ص) صفت آزادمنشی اوست، چون در زمان وی کسی به مقام آزادی مطلق از هوی نفس و قید و بند دنیا همچون علی(ع) نائل نشده بود. از این رو فقط او لیاقت جانشینی بلافضل حضرت ختمی مرتبت(ص) را داشت. به همین جهت از میان همه مسلمانان فقط دست وی را گرفت و به جانشینی خود برگزید و فرمود: من کنت مولا فهذا علی مولا: هر که را من مولای او هستم، این علی مولای اوست.

مولوی در بیان فلسفه این گزینش می گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کاه را منم مولا و دوست ابن عم من، علی مولای اوست
کیست مولا آنک آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیاء آزادی است
ای گروه مؤمنان! شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید
لیک می گویند هر دم شکر آب بی زبان، چون گلستان خوش خضاب
بی زبان گویند سرو و سبزه زار شکر آب و شکر عدل نوبهار

مولوی مسئله آزادی آزادمردان الهی را در هر فرصتی به میان آورده و خواننده را به اهمیت آن توجه می دهد که آزادی فقط از طریق آزادمردان قابل عرضه است، به همین جهت حرفها و کارهای این افراد در دیگران اثر سازنده دارد. جلال الدین در ماجرای جنگ خندق و برخورد علی(ع) با دشمن خود در میدان جنگ می گوید: فقط علی(ع) در اوج قدرت و تسلط بر دشمن و در حین اهانت به خویش، خود را نادیده گرفته و از اهانت دشمن می گذرد. اخلاص علوی محصول آزادی علوی است که می تواند او را از هر قید و بندی رها سازد:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان، مَطَهَر از دَعَل
در غزا، بر قهرمانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت
او حدو انداخت بر روی که علی افتخار هر نبی و هر ولی
در زمان، شمشیر انداخت آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز، زین عمل وز نمودن عفو و رحم بی محل!
گفت: بر من تیغ تیز افراشتی وز چه افکندی؟ مرا بگذاشتی؟
آن چه دیدی بهتر از پیکار من؟ تا شدی تو سُست از اِشکار من؟
گفت: من تیغ از پی حق می زرم بنده حقم، نه مأمور تنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا غیر حق را من عدم انگاشتم
سایه ام من، کدخدایم آفتاب حاجبم من، نیستم او را حجاب
خون نبوشد گوهر تیغ مرا باد از جا کی برد میغ مرا؟
که نی ام، کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را کی در رباید تند باد؟
جز به باد او نجنبید میل من نیست جز عشق احد، سر خیل من
خشم بر شاهان شه و ما را غلام خشم را من بسته ام زیر لگام
چون درآمد در میان، غیر خدا تیغ را اندر میان کردن سزا
تا احب لیل آید نام من تا که ابغض لیل آید کام من
تا که اعطا لیل آید جود من تا که امسک لیل آید بود من
بخل من لیل، عطا لیل و بس جمله لیل ام، نی ام من آن کس
و آنچه لیل می کنم، تقلید نیست نیست تخیل و گمان، جز دید نیست
ز اجتهاد و از تحرّی رسته ام آستین بر دامن حق بسته ام
از غرض حرّم، گواهی حُر شنو که گواهی بندگان نه ارزد دو جو
در شریعت مر گواهی بنده را نیست قدری نزد دعوی و قضا
گر هزاران بنده باشند گواه شرع تپذیرد گواهیشان به کاه
بنده شهوت، بتر نزدیک حق از غلام و بندگان مُستَرَق
بنده شهوت ندارد خود خلاص جز به فضل ایزد و انعام خاص
گشت «ارسلناک شاهد» در نذر ز آنکه بود از کون، او حُرّ بن حُرّ
چون که حرّم، خشم کی بندد مرا؟ نیست این جا جز صفات حق، در آ

مولوی در ضمن این حکایت از یک حکم فقهی به یک حکم حکومتی منتقل شده و می گوید: در شریعت شهادت عبد(بنده) در امور قضا و شهادت پذیرفته نیست، زیرا کسی که آزاد نبوده و بنده دیگری است اختیاری از خود ندارد تا آزادانه شهادت بدهد. شرط شهادت آزادی است که از عبد منتفی است. وی از این قاعده فقهی به یک قاعده عرفانی اخلاقی منتقل شده و به فلسفه سیاسی آن اشاره کرده و می گوید: اگر بنده یک شخص آزاد نتواند در یک خصوص شهادت دهد، بنده شهوت که به مراتب پست تر از بنده دیگران است چگونه می تواند در یک خصوص شهادت دهد، بنده شهوت که به مراتب پست تر از بنده دیگران است چگونه می تواند در یک خصوص شهادت دهد!

بنده شهوت، بتر نزدیک حق از غلام و بندگان مُستَرَق

اگر خدا پیامبرش را شاهد و نذیر خلق قرار می دهد برای این است که او نه تنها از بنده شهوت آزاد است، بلکه از بند نظام هستی رها و آزاد است. علی هم که نائب و خلیفه اوست، همانند او نه تنها از بند خشم و شهوت آزاد است بلکه از بند عالم کون و مکان آزاد است. از این رو بعد از پیامبر(ص) کسی لیاقت امامت و قائم مقامی حضرتش را ندارد.*

*نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین قادر فاضلی